

آزادی و ارتداد در قرآن

گفت و گو با حجت الاسلام سید محمد علی ایازی (دی ماه ۱۳۸۱)

شصت، بسیار چالش برانگیز بود و سروصدایی در مجامع دینی و روشنفکری راه انداخت. در دورانی که تیراژ اغلب مجلات، به زحمت به پنج هزار نسخه می رسید، مجله "حوزه" با تیراژ سی هزار نسخه، گاه تا سه چاپ هم می خورد. ما در سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ بحث انتقاد و انتقادپذیری و ضرورت طرح مسائل روز و پاسخگویی به پرسش های زمان و نیاز تحول در فقه مصطلح و به طور کلی تحول در حوزه های علمیه را مطرح کردیم. مجله دیگری به نام "والفجر" منتشر می کردیم که به زبان عربی بود. با فصلنامه "بینات" نیز همکاری های تنگاتنگی داشتیم. پژوهش های من در حوزه فرهنگ قرآن بود. نخست در ساختار یک تشکیلات و مجموعه و بعدها به اقتضای شرایط، به تنهایی پژوهش های قرآنی را پی گرفتیم.

برخی از مهم ترین آثار ایشان عبارتند از:

- ۱- المفسرون، حیاتهم و منهجهم. (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش) در دو جلد.
 - ۲- قرآن و تفسیر عصری (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش)
 - ۳- تفسیر القرآن المجید المستخرج من تراث الشیخ المفید (قم، کنگره هزاره شیخ مفید، با همکاری)
 - ۴- سیر تطور تفاسیر شیعه (تهران، نمایشگاه دوم قرآن مجید، ۱۳۷۳ ش)
 - ۵- آشنایی با تفاسیر (قم، دفتر تبلیغاتی اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱ ش)
 - ۶- آزادی در قرآن (دفتر تحقیقات و نشر ذکر، ۱۳۷۹ ش)
 - ۷- کاوشی در تاریخ جمع قرآن؛ تحقیقی پیرامون توقیف تریب سوره های قرآن کریم (رشت، کتاب مبین، ۱۳۷۸ ش)
 - ۸- قرآن و فرهنگ زمانه
 - ۹- فقه پژوهی قرآنی
 - ۱۰- قلمرو اجرای شریعت در حکومت دینی
- و دیگر آثار قرآنی و اجتماعی و سلسله مقالاتی در مجلات کشور.

اشاره: حجت الاسلام سید محمد علی ایازی؛ از قرآن پژوهان معاصر است که در حوزه روابط متقابل قرآن به عنوان نامه شریعت و انسان معاصر آثاری تألیف کرده است. وی در خانواده ای روحانی به دنیا آمد و اگرچه کسی او را به پوشیدن لباس روحانیت الزام نکرد، خود مشتاقانه سلک پدر و برادرانش را پی گرفت. ایشان به انگیزه هماهنگ کردن احکام اسلام و مقتضیات زمان وارد حوزه علمیه شد و با آگاهی از این نقیصه تلاش کرد تا گامی در جهت روشنگری جامعه دینی و گسترش دین شناسی با رویکردهای تازه بردارد.

محمد علی ایازی تحصیلات خود را از حوزه علمیه مشهد آغاز کرد و مطالعات خود را تا سطح عالی به پایان برد. سپس در سال ۱۳۵۰ به قم آمد و کتاب های "رسائل" و "مکاسب" را نزد اسانید برجسته فقه گذراند. همزمان از مطالعه کتاب های روان شناسی، جامعه شناسی، فلسفه و مطالعات سیاسی نیز غافل نبود. به محض ورود به درس خارج فقه، مطالعه تفسیر قرآن را در صدر پژوهش های خود قرار داد. وی از استاد مرتضی مطهری و استاد محمدرضا حکیمی به عنوان دو شخصیت تأثیرگذار در زندگی اش نام می برد و اندیشه های اجتماعی ایشان را که بر مبنای اصول و ارزش های اسلامی پی ریزی شده بود، می ستاید. ایشان در شرح حال خود می گوید:

"پیش از انقلاب با معرفی استادانم به آیت الله منتظری به قم آمدم. ایشان نیز لطف نمودند و محل سکونت مرا در قم فراهم کردند. اما تا پس از انقلاب، به ندرت ایشان را ملاقات می کردم، زیرا همواره در زندان یا در تبعید به سر می بردند و یا در وضعیتی نبودند که بشود به دیدارشان رفت. از اساتید بسیاری استفاده کردم اما پس از انقلاب از جمله کسانی که به طور قابل توجهی در رشد توان علمی من تأثیر بسزایی گذاشت، حضرت آیت الله العظمی منتظری بود."

ایشان درباره فعالیت های فرهنگی و دینی خود چنین می گوید:

"پس از انقلاب چند مجله دینی منتشر کردم. از جمله بنیانگذاری مجله "حوزه" که در فضای تک صدایی سال های دهه

■ خوشحالیم که با وجود اشتغال به تدریس و مطالعات قرآن پژوهی، وقت خودتان را در اختیار چشم‌انداز ایران قرار دادید. شما مطالبی قابل توجه درباره آزادی و پاسخ به شبهات آن مانند بحث ارتداد بیان فرموده‌اید، از جمله این که ارتداد جنبه فکری ندارد، و مصادیقی به عنوان گواه تاریخی در این باره وجود دارد و نیز این که ارتداد "حد" ندارد. با نگاهی گذرا به تاریخ معاصر، درمی‌یابیم که بیشترین هزینه‌های اجتماعی در ایران از بابت حذف نیروها با عناوین مختلف بوده است. علی‌رغم این که قرآن پیام فراخوان عمومی داده و می‌گوید: "واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا" اگر حتی بر سر اعتصام به حبل الله اتفاق نظری نداشته باشیم، دستور لا تفرقوا تضمین مؤکدی است. با وجود این نگرش قرآن، حذف نیروها زیاد بوده است. اگر در ادامه انقلاب اسلامی، حذف نیروها نبود، می‌توانستیم سرآمد جوامع دنیا باشیم. یکی از موارد حذف فکری نیروها، از طریق تکفیر کردن و مقوله ارتداد بوده که به آن جنبه فکری هم می‌داده‌اند. در پاریس به امام گفتند: "تمام مارکسیست‌های ایران، قبلاً مذهبی

بوده‌اند و در دوران دانش‌آموزی و دانشجویی نماز می‌خوانده‌اند، بنابراین مرتدند." مرحوم امام گفتند: "اینها عمق اسلام را در نیافتند. کسی اسلام واقعی را به اینها آموزش نداده." تحقیقات قرآنی شما بسیار گسترده و عمیق بوده است. اگرچه نظرات شما درباره ارتداد در کتاب‌های آزادی در قرآن و... آمده، ولی درج آن در نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران، خالی از لطف و فایده نخواهد بود.

□ بسم الله الرحمن الرحيم - از شما به خاطر حسن نیتی که نسبت به حقیر دارید، متشکرم. از طرفی مجله بسیار آبرومند و پرمحتوایی را ارائه می‌دهید. من باید همین جا قدردانی کنم و در آغاز صحبتیم آرزوی موفقیت و سربلندی گردانندگان این مجله را در عرصه فرهنگ، از خداوند متعال خواستار می‌شوم.

بیرامون ارتداد و حکم ارتداد، دو مقدمه را ضروری می‌دانم: ۱- دین در زندگی یک نیاز همگانی است، حتی جوامعی که ادعا می‌کنند دین را قبول ندارند، ناخودآگاه به گونه‌ای خودشان را نیازمند معنویت می‌دانند. نمی‌توانند خودشان را از معنویت جدا کنند. چون معنویت بخشی از انسانیت انسان است. منتها بسته به این است که دینداران، دین را چگونه عرضه کنند. اگر دین را همان گونه که هست، ساده، آسان و قابل فهم ارائه کنند، دین فراگیر خواهد شد. مثل هوا که هر چه خالص‌تر و طبیعی‌تر باشد، افراد بدون این که متوجه باشند از این هوا استشمام می‌کنند. اما اگر ما برای دین هاله‌هایی درست کردیم، با ایجاد پرده‌ها و حجاب‌ها، دسترسی مردم را به دین سخت می‌کنیم. استفاده از دین را هزینه‌بردار می‌کنیم. به تعبیر دیگر،

زمینه‌های گریز از دین را فراهم می‌کنیم. ویژگی اسلام - چنانچه در حدیث آمده - آسانی و فراگیری است. متأسفانه بخشی از دینداران ما برای دین پرده‌ها و هاله‌هایی درست کرده‌اند که افراد از آن بترسند. یعنی نزدیک شدن و دور شدن برایشان هزینه داشته باشد. یکی از آن پرده‌ها و هاله‌های برخاسته از تصورات واهی، پیامدهای ترک کردن دین است؛ که اگر کسی دین را نخواست، هزینه‌اش را سنگین بکند. به این ترتیب ممکن است عده‌ای وادار به پذیرش دین بشوند ولی از طرفی دین برای افراد، ترسناک جلوه می‌کند. در حالی که اگر ما دین را به مردم بشناسانیم، به‌طور طبیعی و براساس فطرت خودشان به سمت دین و ارزش‌های معنوی می‌آیند. اما مردم همه در یک سطح نیستند، با درجات و مراتبی که دارند، هرکسی از این معنویت استفاده می‌کند، وگرنه این هوا را برایش نلوده کرده‌ایم، آنچنان که مردم مجبور باشند با ماسک در این هوا تنفس کنند. گاه چنان زده می‌شوند که می‌خواهند کنارش بگذرند. به این ترتیب از اصل هوای تازه بی‌بهره می‌مانند.

۲- یکی از نیازهای طبیعی و امتیاز اصلی انسان، آزادی است. شرافت و کرامت انسان و ثواب و عقاب انسان در گرو آزادی است. اگر انسان آزاد نباشد، صلاح کارهای خوبش هم ارزشمند محسوب نمی‌شوند. در واقع اگر اختیار نداشته باشد که خوب را انتخاب کند، انتخاب خوب ارزش پیدا نمی‌کند. رشد، شکوفایی، پویایی جامعه، برداشتن موانع و همچنین رشد و توسعه جامعه نیز به آزادی است. یکی از شبهاتی که به آزادی وارد می‌شود، همین دید گادرایج نسبت به "ارتداد" است. گفته‌اند که پایه و بنای اسلام بر آزادی است، چون خداوند انسان را طوری معرفی می‌کند که خلیفه خدا روی زمین است و به ملائکه دستور می‌دهد که بر این انسان سجده بکنند. به خاطر این که او برتری‌ها و ویژگی‌هایی دارد که ملائکه ندارند. یکی از ویژگی‌های ملائکه این است که "یفعلون ما یأمرون" هر چه دستور داده می‌شود، بی‌چون و چرا عمل می‌کنند، ولی انسان‌ها این گونه نیستند. چند امتیاز دارند که یکی از آنها "آزادی و قدرت انتخاب" است. این بنای فلسفی در زندگی انسان و تعیین مقدرات او در جامعه است. حال یکی از مسائل درباره آزادی، حق انتخاب عقیده است، چون عقیده مربوط به قلب و دل است؛ انتخاب عقیده در آغاز و در تداوم. در مورد انتخاب عقیده در آغاز کسی تردید نکرده، آیات بسیاری بر این معنا دلالت دارد، ولی دلالت این آیات منحصر به نتخاب نخستین نیست، زیرا تهدید و ترس در عقیده‌ارزشی ندارد و اگر در دین فایده‌ای ندارد و در هر صورت بی‌فایده است.

■ مشکل اینجاست که گفته می‌شود آزادی با مقوله ارتداد همخوانی ندارد.

□ متأسفانه هم در مورد فهم ارتداد و هم درباره مجازاتی که برای ارتداد

گفته شده، بدفهمی ایجاد شده است. مفهوم ارتداد در قرآن صرف تغییر عقیده نیست. مجازاتی هم که برای آن تعیین شده، برای تغییر عقیده نیست. **لطفاً ریشه طبعی لغت را بیان بفرمایید.**

□ ارتداد یعنی برگشتن، عقبگرد کردن. یعنی راهی را که رفته ایم به عقب برگردیم یا از راه، بی راه و منحرف شویم. این معنای واژه ارتداد است.

■ جایگاه این واژه در قرآن به چه نحو است؟

□ در پنج آیه قرآن این واژه آمده است. در آیات دیگر اگرچه لفظ ارتداد

نیامده، ولی محتوای ارتداد مطرح شده است. در تمامی آیاتی که آمده، یک ویژگی برای ارتداد مشخص شده که معلوم می شود آنچه اسلام نسبت به آن حساسیت داشته، چه بوده است. مواقعی هست که انسان حق را تشخیص نداده، آگاهی ندارد، اسلام را نشناخته، در خانواده ای پرورش یافته که کسی به او آموزش درستی نداده یا آموزش غلط از اسلام داده است. اینجا اصلاً ارتداد معنا ندارد. برای این که از اصل، این راه را درست انتخاب نکرده، یا اسلام را نشناخته و یا اگر شناخته غلط بوده. برای این شخص، برگشتن معنا ندارد. برگشتن در جایی معنا می دهد که انسان راهی را آگاهانه انتخاب کند و بعد

بخواهد آگاهانه از آن راه با علم به حقانیت آن برگردد. این برگشتن به معنای ارتداد، مورد نظر قرآن است.

■ چگونه آدم های حق طلب از راه بازمی گردند؟ مکانیزم آن چیست؟

□ دو حالت دارد که برگردد یا این که تبدل رأی برایش ایجاد شود، از لحاظ معرفتی نظرش برمی گردد، یا در حالت دوم، به خاطر منافع، هوی و هوس یا عوامل دنیایی بخواهد از حق برگردد. آنچه در قرآن از آن نپهی کرده و مورد گفتمان است قسم دوم است.

■ می توان گفت یا هبوط می کند یا سقوط؟

□ اگر فرض اول باشد، ما اعتقاد داریم که معنا ندارد که کسی درست تشخیص بدهد، ولی باز در عین حال برگردد. یعنی حق را تشخیص می دهد ولی به خاطر منافع، هبوط و سقوط می کند. اگر کسی حق را به خوبی تشخیص نداد، تنها راهنمایی و هدایت می تواند او را به راه برگرداند و مجازات و تنبیه، او را به راه درست بر نمی گرداند و در قلب او اثر گذار نیست. تمام آیاتی که در قرآن آمده، ناظر به همین جهت است که افرادی با علم، آگاهی و شناخت حق، باز از جاده حق منحرف می شوند. چنین اعراضی محکوم و مورد مذمت است. لذا اگر کسی علم پیدا نکرد یا برایش شبهه ایجاد شد، تنها راهی که باقی می ماند، برداشتن شبهه و کسب علم است.

■ آیه هفتم سوره آل عمران، اشاره به کژدلانی می کند که در راستای فتنه و منافع خود، آیات را تأویل می کنند. این آیه ناظر به دسته ای است که با علم و آگاهی دست به تحریف می زنند. در صورتی

که بحث درباره بازگشت است.

□ قرآن در آیه ۲۵ سوره محمد، می فرماید: **"ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی؛ کسانی که پس از آن که راه راست برایشان روشن و آشکار شد، به دین پشت کرده و بازگشتند. من بعد ما تبین لهم الهدی، الشیطان سؤل لهم"** شیطان آنها را برایشان آراست، یعنی حالتی دارند که حق را تشخیص می دهند، به راه وارد می شوند، اما شیطان به خاطر منافع و مقاصد خاصی، آنها را در جهت دیگری قرار می دهد. در آیه ۸۶ سوره آل عمران می گوید:

"کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جانهم البینات" می گوید خدا چگونه کسانی را راهنمایی کند که پس از این که ایمان آوردند و گواهی هم دادند که پیامبر حق است و نشانه های روشن و آشکار هم رسیده، ولی در عین حال کافر شدند. یعنی ارتداد در صورتی است که با عناد و جحد همراه باشد. در واقع حق را می شناسد، ولی مخالفت می کند.

آیه دیگری که خیلی در این جهت روشنگر است و در بیان معنای ارتداد صراحت دارد، این است که می گوید: **"و من کفر بالله من بعد ایمانه ولكن من شرح بالكفر صدراً"**

فعلیهم غضبنا من الله فلهم عذاب عظیم"، کسانی که ایمان می آورند و بعد از ایمان آوردنشان به خدا کافر می شوند و سینه شان را برای کفر هم گشاده می کنند، اینها کسانی هستند که در واقع عنان به ارتداد داده اند. ارتداد این نیست که جوانی در خانواده ای مسلمان به دنیا آمده، ولی اسلام را نشناخته یا بد و غلط به او شناسانند. یا کسی از بیرون آمده و برایش شبهه ای ایجاد کرده، نه عنادی دارد و نه منافعی برای او هست. ما قبل از انقلاب با عده زیادی از مارکسیست ها مواجه می شدیم. از نظر شخصیتی آدم های وارسته ای بودند، یعنی حتی منافع مادی هم نداشتند. ولی وقتی آدم مطالعه می کرد، می دید اینها شناخت درستی درباره اسلام ندارند و یا تربیت خانوادگی شان این طور بوده و یا مطالعاتی کرده اند و شبهه های برایشان ایجاد شده و اشکال دارند. اگر کسی به طور منطقی و معقول اشکالاتشان را برطرف می کرد، آنها هیچ اصراری نداشتند. نمی توانیم بگوییم که چنین افرادی مرتد شده اند، چون از اول اسلام را به خوبی نشناخته اند تا از اسلام برگردند.

حرفی که ما کلاً در باب مفهوم ارتداد داریم، این است که مفهوم ارتداد از نظر قرآن، صرف تغییر عقیده و بازگشتن نیست. یعنی معنی لغوی اش این نیست که برگشتن از راه باشد، بلکه برگشتن خاصی است که در آن انسان عناد داشته باشد. به خاطر منافع دنیایی این کار را انجام بدهد.

■ بنابراین، مصداق مرتد اوست که می گفت: "علی حق است، ولی سفره معاویه چرب تر است؟"

□ آیات دیگری هم هست که من اجمالاً به همین آیات اکتفا کردم. فقط

معلوم بشود که مفهوم ارتداد چیست؟ و آنچه در ذهن برخی آمده که ارتداد هر تغییر عقیده‌ای است، با آیات و روایات که تفسیرکننده آیات دیگر هم هست سازش ندارد.

■ آیا کفر، هم‌سنگ ارتداد است؟

□ کفر هم همین مفهوم را دارد، معنای کفر یعنی کسی حق را ببوشاند. به این دلیل به کشاورز کافر می‌گویند، زیرا گندم را زیر خاک می‌پوشاند و قرآن در آیات زیادی می‌گوید: 'و ما یجدد بآیاتنا الا الکافرون' (عنکبوت: ۴۷) کسانی علم به آیات و حقانیت ما را منکر نمی‌شوند، مگر این که می‌پوشانند. در آیه دیگر دارد: 'و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم'؛ (نمل: ۱۴) 'اینها جحد کردند، انکار کردند درحالی که یقین داشتند'. ارتداد با یقین نمی‌سازد. کفر هم با یقین سازگاری ندارد. ارتداد به این مفهوم که ما می‌گوییم معنا ندارد که کسی طالب حق باشد و حق را هم بشناسد، ولی در عین حال آن را ببوشاند. بحث ما این نیست، بحث ما آنجاست که فرد مرتد به خاطر منافع و غرض‌ورزی‌های شیطانی می‌خواهد حق‌پوشی کند، این در آیات بسیاری آمده است. در روایات هم همین‌طور است. آن‌طور که به عنوان نمونه از امام باقر(ع) روایت شده که: 'من جحد نبیاً مرسلأ نبوته و کذب به فدمه مباح' یعنی کسی که نبوت نبی مرسلی را انکار کند، یعنی با عناد و لجاج و با علم به حقانیت و واقعیت او را تکذیب نماید، خونش حلال است. می‌خواهم بگویم که مسئله ارتداد وابسته به جحد است. 'من بعد ما جائهم البینات'؛ 'من بعد ماتین لهم'؛ 'لهم الهدی' است، این ویژگی‌ها در رابطه با مفهوم ارتداد است.

■ این در رابطه با مفهوم ارتداد بود، لطفاً درباره حکم ارتداد هم توضیح بفرمایید.

□ در قرآن کریم برای شخص مرتد با این خصوصیات که معرفی کردیم و گفتیم کسی است که عناد و جحد دارد، یعنی علم و آگاهی دارد و از حق سرپیچی می‌کند و در مقابل حق می‌ایستد، در قرآن حتی هیچ مجازات دنیایی و حکم فقهی برای این فرد ذکر نشده است. آنچه درباره ارتداد ذکر شده، از طریق سنت بوده است. یعنی از طریق روایاتی بوده که از پیامبر رسیده، سیرهای که از پیامبر بوده و روایاتی که از اهل بیت رسیده است. حال ببینیم روایات در این باره چه می‌گویند. آیا موضوع ارتداد - این‌طور که مشهور است - همین ارتداد بوده که حکم اعدام به آن داده شده است؟ یا نه، ارتداد در ظرف خارجی با موضوع دیگری عجین شده که بعدها تبدیل به یک اصطلاح شده است؛ که احياناً برخی از قدرت‌مداران از آن سوء استفاده کرده و از این طریق مخالفان خود را سرکوب کرده‌اند؟ مسئله ارتداد در کتاب‌های فقهی در واقع یک اصطلاح حقوقی شده است.

■ اهمیت کار را مقایسه می‌کنید با این که مثلاً برای زنا در قرآن حکم هست. برای دزدی هم هست، ولی برای ارتداد حکم نیست. آیا این نشان‌دهنده کم‌اهمیتی ارتداد است؟

□ در پاسخ به این سؤال باید عرض کنم که ذکر شدن و نشدن در قرآن دلالت بر این معنا دارد که این مسئله نکته‌ای دارد و آن نکته همان مطلبی بود که از آیات به دست آوردیم که صرف تغییر عقیده هر چند با عناد باشد چنین مجازاتی ندارد. اما در صورتی که از روی لجاجت و کفر باشد، هر چند در قرآن حدی دنیایی برای ارتداد تعیین نشده است، اما خداوند وعده داده که چنین کسی را در روز قیامت عذاب می‌کند. قرآن درباره کسی که عناد و جحد دارد، می‌گوید این فرد مستوجب "عذاب الیم" است.

■ حتی اگر به تعدی و تجاوزی دست بزند؟

□ نه، آن بحث دیگری است. عنوان دیگری آمده با این عنوان همکاسه شده و این عنوان هم یک عنوان تاریخی بوده، یعنی مربوط به شرایط خاص تاریخی یعنی دوران تکوین اسلام بوده است. دو پدیده در خارج، زمینه همکاسه شدن با ارتداد را فراهم می‌کرده است.

■ این دو پدیده چه بوده است؟

□ کسانی مرتد شناخته می‌شدند که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با دشمن همکاری جنگی و یا جاسوسی می‌کردند، یا این که از شهر مدینه خارج می‌شدند و به دشمن می‌پیوستند. دقیقاً پنج موردی که در تاریخ پیامبر مصداق ارتداد شناخته شده، کسانی بودند که جاسوسی کردند، به دشمن پیوستند و در مقابل مسلمانان ایستادند و دست به قتل زدند.

■ ممکن است مصادیق پنج مورد ارتداد را در صدر اسلام توضیح بدهید؟

□ مصادیقش را یک به یک عرض می‌کنم؛ مواردی در زمان پیامبر اکرم(ص) بوده که به‌طور مشخص، اسامی آنها یاد شده و به دلیل جاسوسی خونشان مباح اعلام شده است.

■ آیا این موارد از مأخذ تاریخی و روایی تحقیق شده است؟

□ بله، من تفصیل اینها را دقیقاً در کتاب "آزادی در قرآن" با ذکر مواردش گفته‌ام و اشخاصش را هم ذکر کرده‌ام که این افراد کسانی بودند با این خصوصیات که پیامبر حکم ارتدادشان را داده است.

اولین کسی که این حکم به او داده شده زنی بوده از کنیزان بنی‌عبدالمطلب به نام ساره که از مدینه فرار می‌کند. می‌دانید که یکی از مشکلات پیامبر(ص) این بوده که مرتب به چاه‌های منتهی به شهر مدینه شبیخون می‌زده‌اند و ناامن می‌کرده‌اند. در نتیجه مسلمانان چون نمی‌توانستند امنیت داشته باشند، در مدینه محاصره می‌شدند، در حالی که

آیت‌الله منتظری و بعضی فقهای دیگر معتقدند که انسان نجس نمی‌شود. در آیات و روایات، بحث نجاست قذارت معنوی مطرح است. یعنی باید از فکر و عقیده کسی که منحرف است، اجتناب کرد، نه این که از ظاهرش اجتناب کنیم

این جاده‌ها باید امن می‌شده است. یکی از کارهایی که می‌کردند این بوده که عده‌ای را می‌فرستادند تا به این جاده‌ها سرکشی کنند و امنیت را برقرار سازند. برای این که این امنیت برقرار شود، با استتار از دشمن وارد جاده‌ها می‌شدند. این خیلی مهم بوده که رزمندگان و کسانی که امنیت این جاده‌ها را به عهده می‌گیرند از این که از قبل حمله‌ای می‌خواهد انجام بشود، بی‌اطلاع باشند، فقط در میان خودشان می‌دانستند. اگر کسی از قبل این اطلاعات را در اختیار دشمن قرار می‌داده، دیگر دشمنان به دام نمی‌افتادند. یکی از کسانی که در مدینه زندگی می‌کرده زنی بوده که لای موهایش اطلاعات را می‌گذاشته و به صورت ناشناس از شهر خارج می‌شده است. در یک مورد هم به پیامبر وحی می‌شود که چنین اتفاقی افتاده، امیرالمؤمنین را می‌فرستند. ایشان می‌آیند و بازدید می‌کنند، ولی در بازدید هیچ اطلاعاتی پیدا نمی‌شود. کارگزاران امام علی (ع) می‌گویند: "آقا چیزی نیست." ایشان می‌گوید: "پیغمبر به من گفته و پیامبر خدا دروغ نمی‌گوید." چند نوبت بازدید می‌کنند. امام می‌گوید: "لای موهایش را هم ببینید." می‌بینند که اطلاعات را لای موهایش قرار داده است.

نمونه دوم مقیس بن سبابه بوده است که برادرش توسط یکی از مسلمانان در یکی از جنگ‌ها کشته می‌شود. خانواده برادرش خون‌بها می‌گیرند. اما او از روی کینه‌توزی، مخفیانه می‌آید و این طرف را می‌کشد، بدون این که حقی برای کشتن داشته باشد. زمانی که می‌بیند خطا کرده، مرتد می‌شود و به سمت مکه فرار می‌کند. پیامبر دستور به قصاص وی

می‌دهد.

نمونه سوم عبدالله بن سعد بن ابی‌سهل از کتاب وحی بوده که در کتابت وحی خیانت کرده بوده است. از آنجا که خیانت در کتابت وحی اهمیت بسزایی دارد، اگر این شخص تنبیه نمی‌شد چه بسا ممکن بود هم به صیانت قرآن آسیب بزند و هم این که باعث بشود دیگران هم چنین کاری انجام بدهند. پیامبر (ص) دستور قتل او را صادر کردند.

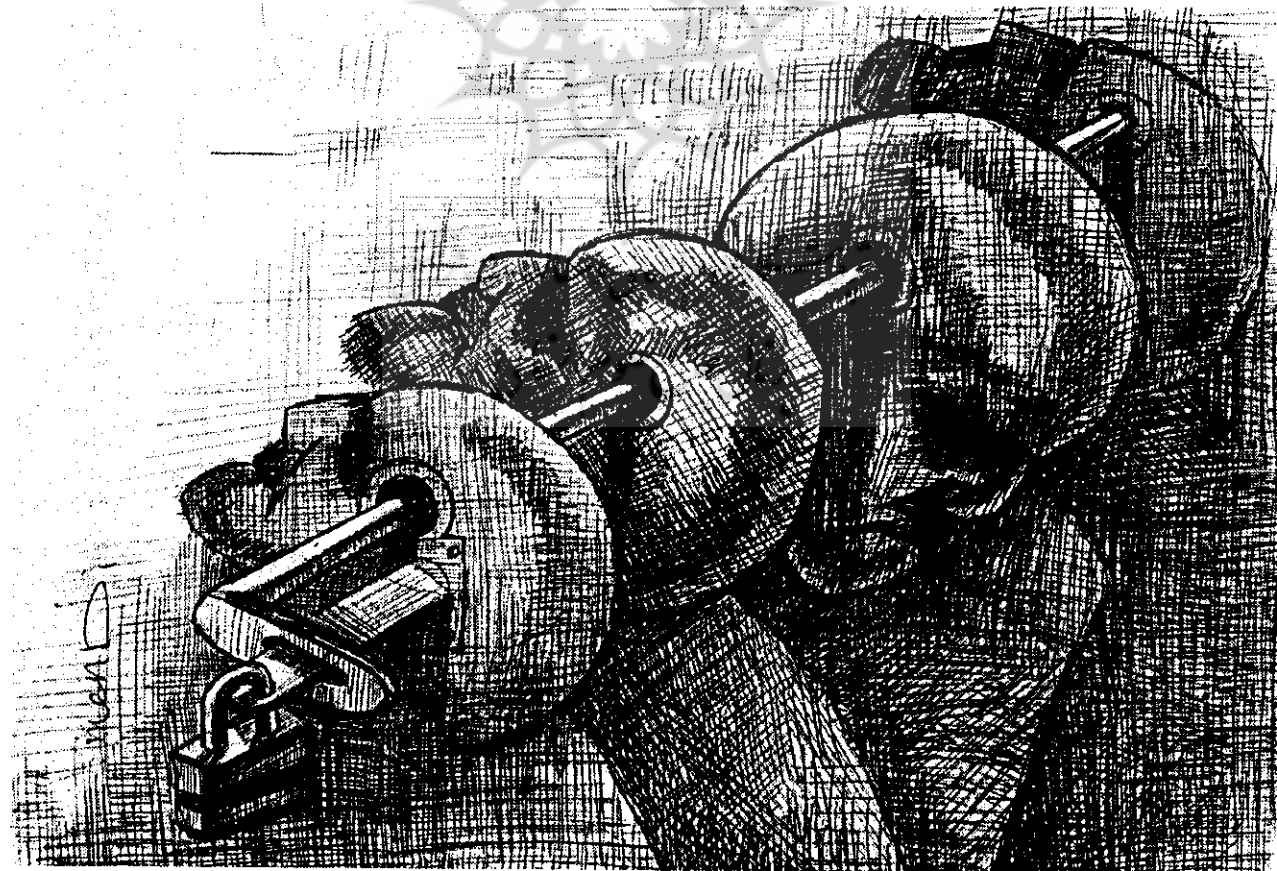
■ او را اعدام کردند؟

□ اعدامش نکردند، ولی فرمودند این فرد مرتد است. بعدها عثمان آمد و از این فرد شفاعت کرد و پیغمبر با این که دلش نمی‌خواست، قبول کرد و رضایت داد. گرچه در همان جا دارد که پیامبر فرمود اگر حتی این فرد مجازات هم می‌شد، جایی برای عفو نداشت.

نمونه دیگر عبدالله بن خطل بود که جرمش صرف تغییر عقیده نبود، بلکه خادم یک مسلمان را کشته بود و به مسلمانان نیز خیانت کرده بود.

این موارد در تاریخ آمده است. اگر کسی بخواهد می‌تواند در "سنن" بیهقی جلد سوم صفحه ۲۷۸ تا ۲۸۱ و در تاریخ پیامبر اسلام از آقای محمدابراهیم آیتی صفحه ۵۶۲، این نمونه‌ها را ببیند. به هر حال، قصه ارتداد و حکم ارتداد اینها توسط پیامبر این گونه آمده است و روشن است که در تمام این موارد صرف تغییر عقیده نبوده است. پس ارتداد موضوعی است با عنوان همکاری با دشمن، که مجازات سنگینی هم داشته است.

یک عنوان دیگر هم داریم که جالب‌تر بوده و عنوان دوم بوده است.



همان‌طور که می‌دانید، در مدینه، مسلمانان در کنار اهل کتاب یعنی مسیحی‌ها و یهودی‌ها زندگی می‌کردند و در آغاز تکوین اسلام، کسانی که در مقابل اسلام بودند از شیوه‌های مختلفی برای ضربه‌زدن استفاده می‌کردند، از جمله همکاری با مشرکین، جاسوسی، شیبخون و ناامن کردن راه‌ها. یکی هم مقابله فرهنگی بود، برای این که دل مسلمان‌ها را خالی کنند. همه اهل کتاب، تحصیلات داشتند و فرهنگ آنها از اقشار دیگر بالاتر بود، تکنولوژی و ثروت هم داشتند. یکی از شگردهایشان این بود که

نقشه کشیدند تا تیمی را به سوی پیامبر و یارانش گسیل کنند که به ظاهر در مورد اسلام تحقیق نمایند. اینها ظاهراً مسلمان هم شدند، بعد نقشه این بود که ناگهان به صورت دسته‌جمعی بیایند و بگویند: "ما تحقیق کردیم، دیدیم اسلام غلط است و حال می‌خواهیم از این دین برگردیم." و این ترغیب، ضربه بزرگی به اسلام بود. قرآن در آیه هفتاد و دوم سوره آل عمران این قصه را باز می‌کند و می‌گوید: "طایفه‌ای از اهل کتاب گفتند شما بر آنهایی که مؤمن هستند فرود بیایید و بگویید که ما ایمان آوردیم و در پایان روز بگویید که ما انکار می‌کنیم، شاید آنها هم از دینشان برگردند." این نقشه بوده است. برخی از تاریخ‌نگاران و مفسران ما گفته‌اند که در واقع یکی از فلسفه‌های حکم ارتداد همین آیه هفتاد و دوم سوره آل عمران بوده است. البته در همین آیه هم باز مجازات تعیین نشده و در

تاریخ نیامده که پیامبر(ص) این افراد را به اعدام محکوم کرده باشد. نکته بعدی در رابطه با نگاه فقها در باب ارتداد است.

■ سؤال اصلی ما هم همین جا بود که در رساله‌ها هر کسی که خدا را قبول ندارد معادل مرتد گرفته‌اند و نجس شمرده‌اند.

□ بله، فرهنگ و تلقی بسیاری از فقهای ما در باب ارتداد این است که صرف تغییر عقیده موجب این می‌شود که فرد را مرتد بدانند.

■ یعنی هم دین را نپذیرد و هم خدا را انکار کند؟

□ البته منظور از دین ضروریاتی است که منتهی به انکار اصل دین بشود و از نگاه قرآن این چیزهایی که شما اکنون مشاهده می‌کنید، ربطی به اصل دین ندارند.

■ مثلاً مسلمان است، مسیحی یا یهودی می‌شود. خدا را قبول دارد ولی دینش را عوض می‌کند. یا مارکسیست می‌شود، آیا در آموزش‌های جاری، این شخص را مرتد می‌شمارند؟

□ در اینجا تلقی ابتدایی بیشتر فقهای ما این بوده است که اگر کسی مسلمان نشده، یعنی از اول مسیحی بوده، هیچ حکمی به او نمی‌دهند. ولی اگر مسلمان شد و بعد خواست که مسیحی بشود، یا اصلاً منکر خدا بشود، این موضوع فرق می‌کند. در اینجا ما دو مسئله داریم. نظر من این است که

باید یک بحث تاریخی بکنیم. یکی درباره عقیده و یکی درباره احکام برخورد و روابط با آنان.

■ نجس بودن نشان هم مطرح است. به‌طور موثق شنیده‌ایم که در سال ۱۳۵۴، هفت نفر از روحانیون در زندان فتوا دادند که به موجب رساله... هر کسی خدا را قبول نداشته باشد، نجس است و به همین دلیل سفره‌ها در زندان جدا شد.

□ این بحث نجس و پاکی در میان فقهای ما هم مطرح بوده است. ولی

نظریات جدیدی امروزه مطرح شده است. آیت‌الله منتظری و بعضی فقهای دیگر معتقدند که انسان نجس نمی‌شود. در آیات و روایات، بحث نجاست قذارت معنوی مطرح است. یعنی باید از فکر و عقیده کسی که منحرف است، اجتناب کرد، نه این که از ظاهرش اجتناب کنیم. این در بحث طهارت اهل کتاب مطرح شده است. در چهل، پنجاه سال اخیر عده‌ای از فقها رسماً مطرح کردند که اهل کتاب نجس نیستند، ولی در دوره‌های معاصر وقتی در فقه کاوش کردند، به این نتیجه رسیدند که برخی ادله مبتنی بر آیه: "انما المشرکون نجس" است. (توبه: ۲۸) می‌گوید نجس، نمی‌گوید "نجس". نجس به معنای قذارت معنوی یعنی پلیدی است. البته این معنا در حق کفار یعنی کسانی است که با علم به حقانیت پرده‌پوشی می‌کنند. مردم از چنین افرادی باید حذر کنند.

به عبارت دیگر قذارت به معنی پلیدی و آلودگی است، نه به معنای نجس که ما باید در صورت مادی و جسمانی از آن اجتناب کنیم. همین نکته نشان می‌دهد که فقهای ما تحت تأثیر فضای عمومی، اهل کتاب را نجس می‌دانستند. باید دید که چگونه چنین تحولی به وجود می‌آید. یا مثلاً شخصیت فقهی بزرگی مانند آیت‌الله منتظری می‌گوید: "نه، انسان اصلاً نجس نمی‌شود."

■ آیا با توجه به نکته‌هایی که مطرح شد و با توجه به ماباه‌زای آن که هدف نیروها از چرخه جامعه است، بازنگری در این موارد لازم نیست؟

□ بله، بازنگری در فقه مصطلح یک ضرورت است.

■ این یک نظریه جدید است یا از پیش هم همین نظر را داشته‌اند؟

□ نه، تازه می‌گویند، قبلاً نمی‌گفته‌اند. در ده سال اخیر و در بازگشت به قرآن و سنت و به تازگی می‌گویند. در رابطه با ارتداد هم چنین ارزیابی‌هایی لازم است. به خاطر این که قرآن در آیاتی محکم و با ظرافت، مسئله آزادی عقیده را مطرح می‌کند و این آزادی عقیده را به گونه‌ای بیان می‌کند که فرقی بین کسی که عقیده‌اش از اول خلاف عقیده مسلمان‌ها باشد یا این که

حرفی که ما کلاً در باب مفهوم ارتداد داریم این است که مفهوم ارتداد از نظر قرآن، صرف تغییر عقیده و بازگشتن نیست. یعنی معنی لغوی اش این نیست که برگشتن از راه باشد، بلکه برگشتن خاصی است که در آن انسان عناد داشته باشد. به خاطر منافع دنیایی این کار را انجام بدهد

اول مسلمان شده و بعد این عقیده را پیدا کرده، نیست. مثلاً آیه شریفه "لاکراه فی الدین" (در ذات دین کراهت و اجباری نیست) فرقی نمی کند که انسان در ابتدا کراهت داشته باشد، یا این که بعد از مسلمان شدنش تغییر عقیده بدهد. در آیه نودونهم سوره یونس نیز آمده است که: "افانت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین" آیا ای پیامبر! تو می خواهی مردم را مجبور کنی که مؤمن بشوند؟ با تعجب و با حالت پرسشی هم مطرح می کند. فرقی نیست که در ابتدا کسی بخواهد مجبور بکند یا در وسط.

وقتی بحث مجازات مطرح می شود، این مجازات با این آیات به صراحت همخوانی ندارد و همچنین آیات دیگری را که در این باب هست در کتاب "آزادی در قرآن" آورده ام و اما روایات؛ اولاً روایات ما مطلق هستند، یعنی درباره کسی که ارتداد پیدا کرده اطلاق دارند. مطلقاً می گوید: "فدمه مباح" ائمه هدی به ما گفته اند که سخن ما را به قرآن عرضه کنید، اگر موافق نبود، نمی توانید اخذ کنید. بعضی از فقها مثل حضرت امام خمینی (ره) در اول انقلاب به مسئولان می گفتند که ارتداد صرف تغییر عقیده نیست، باید مفسد فی الارض هم باشد.

■ سند این سخن امام کجاست؟

□ این را آقای آیت الله محمد هادی معرفت که از علمای قم و از اساتید معروف حوزه علمیه و از قرآن پژوهان معاصر ما هستند، از قول امام نقل کردند. وی مدتی در اوایل

انقلاب در دیوان عالی کشور هم بوده اند. من خودم از ایشان شنیدم که می گفتند: "من خدمت حضرت امام رسیدم، امام می گفتند مبدا فکر کنید مرتد یعنی کسی که تغییر عقیده می دهد، بلکه مرتد کسی است که محارب با اسلام هم باشد." معلوم می شود که ارتداد، تنها تغییر عقیده نیست که کسی بگوید ارتداد با آزادی عقیده منافاتی دارد. بدیهی است در دنیا هر کسی با کشورشان بجنگد با او برخورد نظامی می کنند، فرقی هم نمی کند. حالا اگر کسی مسلمان باشد و با مردم مسلمان اینجا هم بجنگد، با او می جنگند، طبیعی هم هست.

نکته دوم این است که در باب روایات ارتداد، تقسیم بندی ها و مجازات هایی در کتاب های فقهی ما آمده که دو بخش است؛ گروهی مجازات را به عنوان حدود گرفته اند، گروهی نیز در قسمت تعزیرات قرار داده اند. "حدود" شامل مواردی است که حکمشان ثابت و معین بوده و از ناحیه شرع تعیین شده اند، بنابراین تغییر ناپذیرند. اما تعزیرات در شرایط متناسب با احوالات بیان می شوند. کسی مثل محقق صاحب "شرایع" که از استوانه های فقه ماست، بحث ارتداد را در بخش "حدود" نیاورده، بلکه در بخش تعزیرات آورده است. یعنی ارتداد را از احکامی دانسته که در شرایط و احوال تغییر می کند. اگر کسی هست که ارتدادش با همان عناوینی که ما

گفتیم، یعنی حتی صرف تغییر عقیده و صرف شبهه نیست، یعنی علم، آگاهی و عناد دارد، حتی اگر چنین چیزی هم باشد، حکمش یک حکم ثابت لایتنجیر نیست. پس در باب تعزیرات می آید و با توجه به شرایط و احوال، دست حاکم باز می شود. این که چه تغییری باید باشد یا چه خصوصیاتی داشته باشد، بحث دیگری است.

■ آیا تغییر عقیده اگر از روی عناد باشد، تا زمانی که دست به عملی مثل محاربه نزنند، جرم تلقی می شود و تعزیر دارد؟

□ نخیر، تعزیری ندارد. این حرف اول ما بود. حرف دوم این است که بر فرض اگر کسی چنین حرفی هم می زند، باید به این نکته تاریخی توجه داشته باشد که حد ثابت و دائمی ندارد و متناسب با شرایط و احوال تغییر پیدا می کند. بگذریم از این که تغییر عقیده ای که معطوف به عناد انجام می گیرد، احتمال دارد خصوصیاتی داشته باشد. یک احتمال این که فقط تغییر عقیده با عناد است. یا این که محاربه و جرم هم هست. ما قانونی در فقه داریم که "ادراء الحدود بالشبهات" اگر ما تردید داشتیم که در اینجا حد جاری می شود یا نه، اصل بر عدم جریان است. این قانون می گوید که شبهه است. بنابراین فقیه با "ادراء الحدود بالشبهات" باید تأمل کند. در جایی که تردید داریم نمی توانیم فتوایی بدهیم.

■ آیا این یک قاعده فقهی است و یا نص یک روایت است؟

این یک قاعده فقهی است. به آن قانون درء می گویند. قاعده این است که در حدود، اگر جایی تردید داشتید، به دلیل مفهومی یا مصداقی، اصل بر عدم جریان است و این یک روایت است و با این که اصل مسلمی است، در عین حال این قاعده را ترک کرده اند.

■ پس از این تحقیقات، وقتی دیدید که پژوهش های قرآنی شما با رساله های جاری نمی خوانند، مراجع و آیت الله العظمی منتظری که سمت استادی هم داشتند، چه نظری راجع به این تحقیقات دادند؟

□ پژوهشی را که درباره ارتداد نوشته بودم، خدمت برخی از مراجع فرستادم. بعضی خیلی استقبال کردند. بعضی نیز تأیید و برخی نظرات اصلاحی داشتند و برخی نکات را تصحیح نمودند، از جمله آیت الله منتظری که در مجموع تشویق کردند و در رساله ها و جزوه هایی که اخیراً از ایشان دیده ام، ارتداد را صرف تغییر عقیده نمی دانند. عنوان محاربه را هم جزء حکم می دانند. این نشان می دهد که نظر خود ایشان هم همین است که ارتداد صرف تغییر عقیده نیست.

■ نظر بقیه مراجع چه بود؟

□ پژوهش درباره ارتداد را به آیت الله موسوی اردبیلی هم ارائه دادم. ایشان بعدها بحث ارتداد را در درس های خودشان مطرح کردند. در

به جای این که دین را یک نیاز عمومی معرفی کنیم تا همه بتوانند از آن استفاده کنند، در هاله ای از قدسیت و حجاب قرار می دهیم و به این ترتیب دسترسی به آن را سخت، مشکل و یا پرهزینه می کنیم. نتیجه چنین بینشی و رفتاری در جامعه گریز از دین و ستیز با دین می شود

قسمت‌هایی که ملاحظه کردم، دیدم ایشان نظر مشهور را مبنی بر این که ارتداد، صرف تغییر عقیده باشد، قبول نکرده‌اند. مطالب ایشان در شماره‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ مجله حکومت اسلامی چاپ شده و تفصیلش را آنجا می‌توان دید. هر چند تمام نظر ایشان در آن تقریرات نیامده است، زیرا بحث ارتداد را طی جلساتی مطرح کرده‌اند و یکی از شاگردان ایشان تقریر نموده‌اند.

آیت‌الله العظمی صانعی هم جزوه مرا خواندند و کاملاً تأیید کردند. ایشان در صحبت‌هایی که چند جا مطرح کردند، با نظری که در افواه عامه مطرح شده، یعنی این که ارتداد صرف تغییر عقیده باشد، مخالف هستند.

■ مرحوم امام در کتاب تفسیر الحمد می‌گویند که همه انسان‌ها خدا جو هستند، تعمیم هم می‌دهند. می‌گویند حتی کارتر، حتی دزد سرگردنه هم خدا جوست. منتها در رساله‌شان می‌گویند هر کس خدا را قبول ندارد، نجس است؟

□ البته می‌دانید امام حتی در همان کتاب فقهی "طهارت" وقتی که بحث کفر را مطرح کردند، گفتند همین کافی است که کسی خدا و وحدانیت خدا را قبول داشته باشد، نبوت و معاد را هم پذیرفته باشد. دیگر تفصیل و جزئیات تعیین کننده نیستند.

■ اصل نبوت یا نبوت پیامبر اکرم (ص)؟
□ نبوت پیامبر (ص).

■ مسیحی‌ها نبوت، خدا و معاد را قبول دارند.

□ مسیحیان معاصر می‌گویند قرآن کتابی آسمانی است و حضرت محمد (ص) پیامبر الهی است و اسلام را جزو ادیان الهی می‌دانند. در سال ۱۹۶۲ یا ۱۹۶۳ پاپ اطلاعیه‌ای داد و اسلام را جزو ادیان الهی شمرد. او کلیات اسلام را قبول دارد. ممکن است فقط ختم نبوت را قبول نداشته باشند که این بحث دیگری است، ولی اصل این محور را قبول دارند.

■ در سال ۱۳۵۵، سربازجوی ساواک در زندان گفته بود: "استراتژی ساواک سه مرحله دارد، نخست این که بین مارکسیست‌ها و مسلمان‌ها جدایی بیندازیم، مرحله دوم بین خود مارکسیست‌ها و در مرحله آخر بین خود مسلمان‌ها" بعد می‌بینیم این سه مرحله انجام شد، مرحله اول در زندان بود و ادامه‌اش بیرون. مذهبی‌ها هم از اول انقلاب تا به حال به مرور حذف شدند. حتی واژه د.د.ت. برای حذف نیروهای خط امامی در خبرنگاران و مجلس شورای اسلامی به کار برده شد. علت اصلی آن نیز به نظر می‌رسید که تقسیم‌بندی "با خدا - بی خدا" بود که آن را نماد حق و باطل می‌دانند. □ به جای این که دین را یک نیاز عمومی معرفی کنیم تا همه بتوانند از آن استفاده کنند، در هاله‌ای از قدسیت و حجاب قرار می‌دهیم و به این

ترتیب دسترسی به آن را سخت، مشکل و یا پرهزینه می‌کنیم. نتیجه چنین بینشی و رفتاری در جامعه گریز از دین و ستیز با دین می‌شود.

■ بحث "با خدا - بی خدا" اساس حذف نیروها شده است، در حالی که در قرآن شیطان هم خالقیت خدا را قبول دارد و می‌گوید: "خلقتی من نار و خلقته من طین" او عزت خدا را نیز قبول دارد و می‌گوید: "و بعزتک لا غوینهم" ربوبیت خدا را هم پذیرفته است. ما از این बात یعنی قبول خالقیت خدا با شیطان فرقی نداریم. یکی از مفسران در تفسیر آیه ۲۱ سوره بقره "یا ایها الناس

اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون" می‌گفت: "یا ایها الناس خطاب به همه مردم است، هیچ فرقی نمی‌کند. از طرفی ما می‌بینیم که مارکسیست‌ها خدا را قبول ندارند، پس جایگاه آنها در این آیه کجاست؟ چون خطاب به همه مردم است از جمله مارکسیست‌ها؛ با توجه به اعدوا ربکم، آنهایی که خدا را قبول ندارند، چه طور خدایشان را عبادت کنند؟ این بیان در قرآن هست که وقتی از بت پرستان می‌پرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده؟ خواهند گفت: "الله" بنابراین بی‌خدایی در قرآن به رسمیت شناخته نشده، پس چگونه این بحث‌ها به وجود آمده است؟

□ یک تصور این است که اسلام را یک شاهراه گسترده و وسیعی بگیرد که همه را در خود جای بدهد. تصور دیگر هم این است که اسلام را یک کوچه باریک پیچ در پیچ بگیرد که گنجایش بیشتر از چند نفر را نداشته باشد و ناچار باید هر کس دیگری را از این کوچه بیرون بریزند. متأسفانه تصویری که برخی از اسلام دارند، متناسب با جهان بینی و نگرش خودشان است. تنگ نظری‌هایی دارند و قهراً هر کسی را با خود همراه و هم‌اندیشه نبینند، حذف می‌کنند. برخلاف عرفا که نگاه بازتری دارند و در واقع همه را در جهت خدا، با درجات و مقامات متفاوت می‌بینند.

■ از نظر قرآن حتی همه پدیده‌ها تسبیح خدا می‌گویند؛ "ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم" به قول مولانا:
جمله ذرات زمین و آسمان با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمعییم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
□ قهراً نگاه افراد یکسان نیست. ممکن است نگاه افراد به خدا، به جهان و دین، در سطح‌های مختلفی باشد. البته ما یک راه برین و برترین داریم. انسان خردمند از راه اصلی به کمال نهایی می‌رسد، ولی آنهایی دیگر با فاصله یا مسیر دورتر و با فرازونشیب بیشتری ممکن است به این راه برسند. ما می‌خواهیم راه برتر را پیشنهاد بدهیم، اما نباید طوری بشد که

وقتی می‌خواهیم مردم را دعوت کنیم، دایره‌راه را چنان تنگ بگیریم که فقط خودمان جا بگیریم. این نه تنها موجب می‌شود که افراد نتوانند به این راه وارد بشوند، بلکه به این وسیله افراد بیشتری را طرد می‌کنیم.

■ برخی از مارکسیست‌ها در زیر شکنجه تا پای مرگ مقاومت کردند. منافعی هم نداشتند ولی برخی از مذهبی‌ها در زندان می‌گفتند: "آن ساواکی که شکنجه‌گر است ولی نماز می‌خواند، پاک است و با ماست. ولی این که خدا را قبول ندارد، دشمن ماست." به

این ترتیب عملاً با ساواک متحد می‌شدند. ریشه تمام نابسامانی‌های ما از اول انقلاب همین بوده که یک عده از مذهبی‌هایی که بعداً هم به حاکمیت رسیدند، با این معادله در انقلاب وارد شدند.

□ بله، مشکل ما در کشورهای اسلامی همین مسئله بوده و در ایران هم این مشکل را داشته‌ایم. بخشی از جامعه ما در اثر این که اسلام به روشنی تبیین و عرضه نشده است، یا اصلاً به سمت اسلام نیامدند و یا وقتی که آمدند در خانواده‌هایی بودند که شناخت درستی پیدا نکردند و دین‌گریز شدند. چه بسا که آدم‌های خوش طینت و صادقی هم بودند و واقعاً می‌خواستند برای مردم کار بکنند و برای آینده این کشور دلشان می‌سوخت. چگونه آدم می‌تواند تصور بکند که این آدم را باید طرد کند؟ چگونه می‌تواند این نیرو را

کنار بزند؟ و بخواید با خشونت و تندی با او برخورد کند؟ در واقع من این نمونه‌ها را قبل از انقلاب دیده‌ام و تجربه کرده‌ام. خیلی از این آقایان که چنین حرف‌هایی می‌زنند، ندیدند و نفهمیدند. ندیدند که این افراد با چه سختی جانشان را در این راه می‌گذاشتند و واقعاً با علاقه کار می‌کردند. با آنها هم که صحبت می‌کردی، می‌دید می‌گذاشتند هیچ عنادی ندارند، البته مسئله، شبهه و اشکال دارند، اما وقتی دین حقیقی را برایشان توضیح می‌دادیم، می‌گفتند که اگر این طور است، ما حرفی نداریم.

قبل از انقلاب، یکی از دانشجویان کنفدراسیون از آمریکا به اینجا آمده بود، من با او صحبت کردم. وقتی خدا و اسلام را برایش ترسیم کردم، گفت: "من با این اسلامی که شما معرفی می‌کنید، مخالفتی ندارم. من با اسلامی مخالفت دارم که در کنار سرمایه‌داری و در کنار این جنایات است." او چیزی را منکر بود که من هم منکر بودم. او چیزی را می‌خواست که من هم می‌خواستم. پس دلیلی ندارد که من این آدم را طرد بکنم. اگر او حرف‌های من را قبول نداشته باشد اگر بحث عقیده و اندیشه است، راهی جز گفت‌وگو نیست. قرآن کریم در این باره می‌گوید "ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه".

■ جناب حجت‌الاسلام ایازی، شما که قرآن‌پژوه هستید و به

تاریخ اسلام هم احاطه دارید، بفرمایید از کجا بحث "با خدا - بی‌خدا" و نجس دانستن و ارتداد فکری وارد اسلام شد، در حالی که در قرآن، هم شیطان خدا را قبول دارد و هم بت‌پرست.

□ دو مسئله هست. نخست توجه به فرهنگ قرآن و آموزه‌های قرآن است. بنای قرآن این بوده که افکار را تصحیح کند. قرآن در مقام عقیده می‌خواسته مطالبی را بگوید که مرزبندی کند و مرزها را مشخص کند. که می‌بینیم در این زمینه مرزها را مشخص کرده است. حتی آن عقیده مسیحیان دربارهٔ تثلیث، با این که مسیحیان

منکر وحدانیت خدا هم نیستند، ولی چون در باب حضرت مسیح (ع) مشکل داشتند، قرآن با صراحت می‌خواهد این مسئله را توضیح بدهد و بگوید که تثلیث فکر غلطی است. قرآن می‌خواهد مرزهای عقیدتی و فکری را روشن کند. یعنی اصولاً یکی از کارهای پیامبران این است که عقاید پیشینیان را تصحیح می‌کنند، این طبیعی است. به نظر من تا اینجا مشکلی وجود ندارد.

یکی هم در مقام عمل است. بخشی از آموزه‌های قرآن بحثی است که کار به این ندارد که یک عقیده‌ای هست و این عقیده صحیح است. ولی عده‌ای هستند با علم به این که عقیده‌ای صحیح است، برخلافش عمل می‌کنند. همان نمونه‌ای که شما در باب شیطان گفتید. بله، شیطان خدا را قبول دارد، ربوبیت و عزت خدا را نیز پذیرفته است، ولی در

عین حال استکبار و بزرگ‌طلبی می‌کند، یعنی در مقام عمل مشکل دارد. بنابراین عمل با عقیده فرق می‌کند. این که قرآن با قاطعیت نسبت به شیطان یا کفاری که در مقام عمل با عنادشان این کار را انجام می‌دهند، با محاربین یا مفسدین، یا کسانی که در برابر مردم می‌ایستند، جنایت و ستم می‌کنند، مقابله می‌کند، بحث دیگری است. این نمونه‌ها ربطی به آزادی عقیده ندارد. ممکن است کسی مسلمان باشد ولی فاسق یا محارب باشد.

اما این که ارتداد از نظر تاریخی از چه زمانی وارد اسلام شد، نکته بسیار دقیقی است. یکی از مشکلات مهمی که جوامع پیشین ما دارند این است که سوءاستفاده از دین و ابزاری کردن دین در راه تحکیم قدرت و اهداف سیاسی خودشان باب بوده است. هر پارامتری که در جامعه قوی‌تر باشد، در کنار امتیازات و فوایدی که دارد، خطرات و سوءاستفاده‌اش هم زیادتر است. من دربارهٔ علم مثال می‌زنم؛ نقش علم در روشنابخشی و در تعالی و رشد جامعه خیلی مهم و مؤثر بوده، اما همین علم در برهه‌هایی مایهٔ سوءاستفادهٔ قدرت‌مداران قرار گرفته و چه کارها که با این عنوان انجام دادند و در چه ظلم‌ها و جنایاتی از این علم استفاده نشده است؟! حال اگر کسی از حقوق بشر یا از علم سوءاستفاده کرد، آیا می‌توانیم بگوییم علم یا حقوق بشر بد است؟ هرگز. در مورد دین هم چنین است.

بعد از فوت پیامبر و بعد از این که قدرت در جایگاه خودش قرار نگرفت، یک سری از قدرت‌ها سوءاستفاده

کردند. یکی از جاهایی که سوءاستفاده شد و در اندیشه ما تحریف ایجاد کرد و هم در جایگاه خودش قرار نگرفت، همین ارتداد بود. در واقع ارتداد را وسیله‌ای کردند

برای کسانی که بخواهند مخالفان خودشان را سرکوب کنند و از بین ببرند. یعنی افرادی را که حرفی نداشتند از بین می‌بردند

■ **قرآن خودش گفته است: 'فاما الذین فی قلوبهم زیغ' (آل عمران: ۷) منتها کزدلان از بهترین قانون هم که قانون قرآن است، سوء استفاده می کنند.**

□ آری در مورد دین هم همین طور است. دین هم با تمام توانایی ها، روشنی بخشی ها و تأثیری که دارد، متأسفانه مورد سوء استفاده قرار گرفته است. بعد از فوت پیامبر و بعد از این که قدرت در جایگاه خودش قرار نگرفت، یک سری از قدرت ها سوء استفاده کردند. یکی از جاهایی که سوء استفاده شد و در اندیشه ما تحریف ایجاد کرد و هم در جایگاه خودش قرار نگرفت، همین ارتداد بود. در واقع ارتداد را وسیله ای کردند برای کسانی که بخواهند مخالفان خودشان را سرکوب کنند و از بین ببرند. یعنی افرادی را که حرفی داشتند از بین می بردند، ولی در مقابلش کسانی بودند که اصلاً تغییر عقیده هم نداشتند و به این عنوان افراد را از صحنه خارج کردند.

■ **آیا می توان گفت که منشأ آن منفعت طلبی بوده، ولی آدم های صادق در بستر آن قرار گرفتند؟**

□ با چهار نفر که حرف های غیردینی می زدند برخورد کردند، ولی عده ای هم بی گناه در این آتش فراگیر سوختند. با عنوان "ضدین" مخالفان خودشان را سرکوب کردند.

■ **چرا به آدم های صادق ما تسری داده شده است؟**

□ وقتی فضا سازی بشود و گاهی هم خطراتی اسلام را تهدید بکند، عملاً شما می بینید که در فرهنگ و ذهنیت جامعه تأثیر گذار خواهد بود. در واقع یک فضای تاریخی به مسئله ارتداد حاکم است. برای بازشناسی دقیق، باید آموزه های قرآن را دید. این نکته های تاریخی هم قابل بررسی هستند. بعد باید دید که آموزه قرآن در این باب چه بوده، آن چیزهایی که اهل بیت گفتند چه بوده، و سیر تطور و تغییرش به چه صورت بوده است. در این صورت است که می توانیم به حقیقت احکام پی ببریم.

■ **آیا امکان دارد جلد دوم کتاب آزادی در قرآن را موضوع تحقیق درباره همین سیر تاریخی قرار بدهید؟**

□ بله، امیدوارم این فرصت برای من ایجاد بشود. بحثی هست در هرمنوتیک که بعد از شلایر ماخر مطرح شده است. زمانی بحث "چالش های فهم متن" را مطرح کردند که دیدند نص با چه خطراتی مواجه است. یکی از خطراتی که مطرح کرده اند، مسئله قدرت است. گفته اند قدرت گاهی در فهم متن تأثیر گذار است. یعنی شرایط قدرت گاهی ایجاب می کند که حتی آنهایی که جزو هرم قدرت نیستند، ناخودآگاه در فضای قدرت قرار بگیرند، یعنی عطف بر قدرت بشوند. پس از انقلاب ما از این نمونه تغییرها زیاد دیدیم و بهتر می توانیم تأثیر هرمنوتیکی قدرت را در تفسیر نصوص مثال بزنیم.

■ **آیا مانند علامه حلی اول چاه را پر کنیم، بعد فتوا بدهیم تا اکنون زده، قدرت زده و جوزده نشویم؟**

□ در زمان ایشان مشکلی برای نجس و پاک شدن چاه ها پیش آمد، و ایشان گفته بودند چاه ها را پر کنید، ببینیم که مشکل ما در فتوا چیست؟ آیا

مشکلش از چاه است؟ یا این که در نص مسئله داریم؟ به نظر من اگر ما بخواهیم در تاریخ بررسی کنیم و مطالعه داشته باشیم، می بینیم مواردی که قدرت ها از عنوان دینی در جهت تحکیم قدرت سوء استفاده کرده اند، کم نیستند. آنگاه می فهمیم که در فهم نص چه مشکلاتی داشته ایم و این عامل چگونه در کلام و فقه ما تأثیر گذار بوده است.

■ **اگر پیامی برای خوانندگان چشم انداز ایران دارید، بفرمایید.**

□ من نتوانستم همه ابعاد قضیه را با توجه به متون فقهی توضیح بدهم. به کسانی که بخواهند این موضوع را کاملاً و به صورت علمی مطالعه کنند، پیشنهاد می کنم که کتاب "آزادی در قرآن" را بخوانند. چون مطالبی را که من اینجا گفتم، بخشی از مباحث این کتاب بود.

نکته دوم این است که خوشبختانه در این دوره اخیر کتاب های زیادی هم در بحث ارتداد و آزادی نوشته شده و مراجع بزرگوار ما هم به صرافت افتاده اند و این بحث را مطرح کرده اند. نوشته های آنها هم خیلی روشنگر است تا سوء فهمی که در بحث ارتداد ایجاد شده، ان شاء الله برطرف بشود. با آرزوی موفقیت و شادکامی. والسلام علیکم ورحمة الله.

